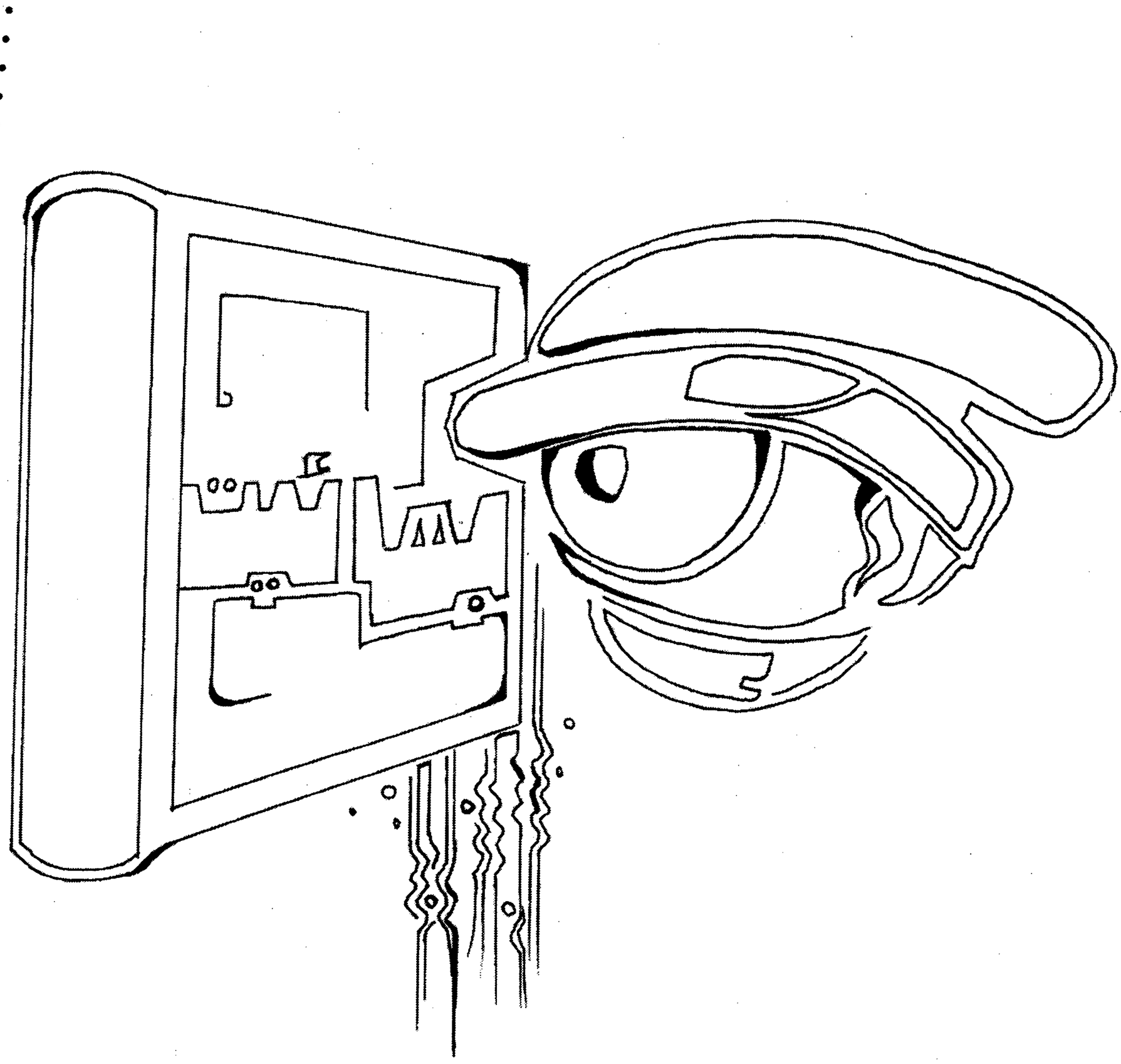

(۱)

نقد و بررسی آیین بهائیت

عزالدین رضانژاد

اشاره

در شماره های پیشین به معرّفی فرقهٔ بهائیت و گوشه هایی از انحرافات آن پرداختیم. در این نوشتار به مقوله های ایدئولوژی بابی‌گری و بهایی‌گری، جهت‌گیری کلی ایدئولوژی بهائیه، تحلیل جامعه شناختی از شکل‌گیری بهائیت و بالأخره مسئلهٔ ادّعای الوهیّت پرداخته شده و نقد و بررسی آن ارایه می‌شود.

مقدمه:

در شماره‌های پیشین مجله، در موضوع «بابیت» و تاریخچهٔ این مسلک استعماری و پایه‌گذاری تشکیل مسلک انحرافی دیگر ـ بهائیت ـ مطالبی ارایه شد.

بهائیت، آیینی بی‌بها، ادّعایی دروغین، آموزه‌هایی استعماری و ابزار گمراهی مردم در دست قدرت‌های استکباری است.

در بخش پیشین این سلسله نوشتار به نمونه هایی از نقش استعمار در شکل گیری بهائیت و وابستگی این مسلک به استعمارگران عصر اشاره شد.

در این بخش به نقل، نقد و بررسی برخی از ادّعای ناروای این فرقه پرداخته می شود تا آن دسته از خوانندگانی که می خواهند اطلاعات بیش‌تری به دست آورند، به عمق پوچی و انحراف آن پی ببرند و دریابند که چرا و چگونه مستکبران و سیاستمداران غربی از این گروه حمایت می کنند، در مجامع بین‌المللی با نام دفاع از حقوق بشر یا آزادی ادیان، از حقوق از دست رفته و مظلومت بهائیان دروغ پرداز و فاسد داد سخن می‌دهند و در حقیقت تلاش می کنند تا میان مسلمانان تفرقه اندازی کنند.

ناگفته نماند که هشیاری و دقّت نظر اندیشمندان و حاکمان مسلمان می‌تواند همراه با آگاهی بخشیدن به نسل جوان، از انحراف و گرفتار شدن آنان در دام مسلک‌های ساختگی ـ از جمله بهائیت ـ جلوگیری به عمل آورد.

۱. ایدئولوژی بابی‌گری و بهایی‌گری

با اعدام باب در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ هـ. ق، مسلک بابیّت به تزلزل و تشتّت دچار شد و گر چه عده‌ای از بابیان نخستین پس از پی بردن به ادّعاهای بی اساسی چون نسخ شریعت اسلام و ظهور آیین جدید، دست از این آیین کشیدند، ولی برخی از طرفداران آن با انگیزه‌های گوناگون، از جمله حمایت‌های گوناگون بعضی از کشورها و مخالفان اسلام و تشیّع، بابیّت را در شکل حمایت از جانشین باب ـ میرزا یحیی (صبح ازل) ـ پی‌گیری کردند. پس از تبعید این گروه به بیرون از کشور ایران، آیین خود را در بغداد، ترکیه، فلسطین اشغالی و قبرس تبلیغ می‌کردند تا آن که ادّعاهای جدید حسین علی نوری با استقرار در «حیفا»ی سرزمین اشغالی رسماً مورد

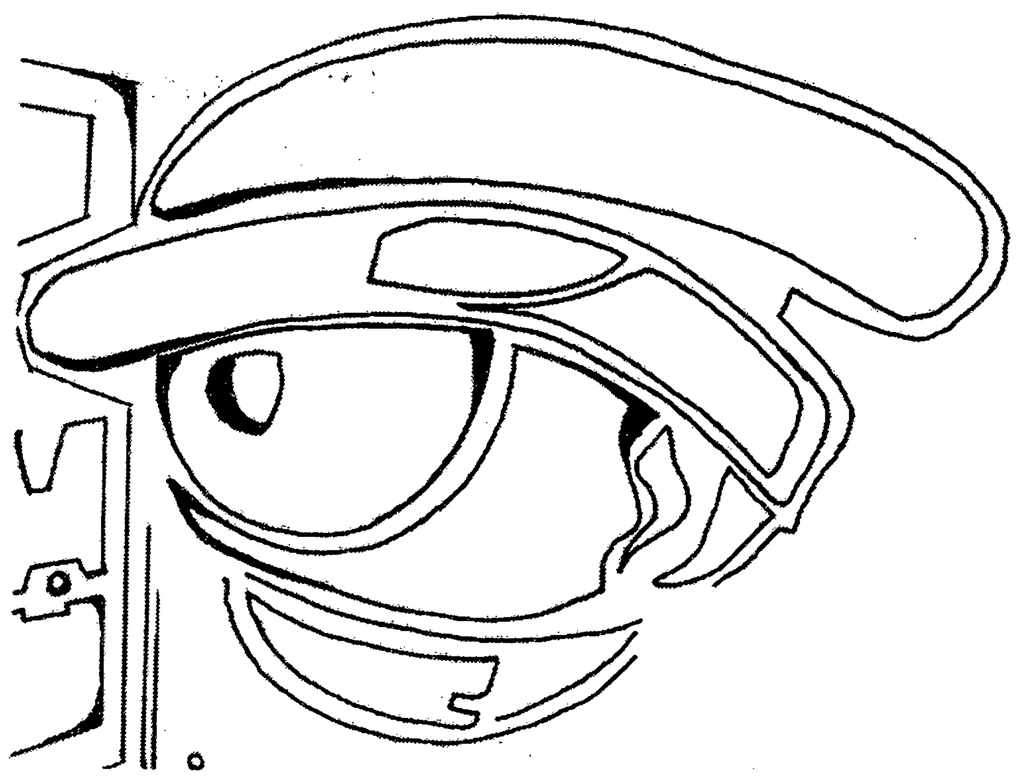

توجّه رژیم غاصب صهیونیستی و استعمارگران قرار گرفت.

آموزه‌های غلط و توهّم‌آمیز علی محمد شیرازی (باب) به دست یحیی (صبح ازل) مورد توضیح و تفسیر قرار گرفت. ازلیان با مرام جدید بابی خوگرفته، درصدد بودند تا ایدئولوژی بابیه را حفظ کنند، ولی حسین علی نوری پس از فراهم کردن زمینه‌های لازم برای اعلان موجودیت، دعاوی چندی را نیز اعلام نموده و ایدئولوژی بهائیه را بر مبنای نسخ شریعت پیشین مطرح کرد.

او هر جا به تناسب موقعیت، مقام و مخاطبان، دستورهایی را صادر می‌کرد که به ایدئولوژی آنان معروف گردید. بی‌ارزشی و پوچی مفاهیم این ایدئولوژی در بررسی و تحلیل بعضی از آموزه‌های آن نشان داده خواهد شد.

۲. جهت‌گیری کلّی ایدئولوژی بهائیه

فرقه‌های انحرافی با اهدافی متفاوت پدید می‌آیند و در زمینه‌های گوناگونی فعّالیت می‌کنند. در قرن سیزدهم هجری خاورمیانه شاهد رویداد و خیزش مرام‌ها و مسلک‌های جدید بوده است. ظهور فرقه‌های وهّابیت در حجاز، ترویج افکار لیبرالیستیِ جدایی دین از سیاست، ملّی‌گرایی در کشورهای آسیایی به ویژه در ترکیه، ادّعاهای دروغین ملّاغلام احمد قادیانی در هندوستان و بالأخره ظهور بابیه و بهائیه در ایران، هدف‌های مشترکی را تعقیب می‌کردند.

همه فرقه‌های گمراه و گمراه کننده با سر سپردگی به قدرت‌های استکباری و شیطانی با هدف مشترک ایجاد تفرقه میان صفوف مسلمانان و تزلزل در باورها و افکار آنان و در نتیجه، از بین بردن اسلام یا تبدیل اسلام ناب محمدی به یک مکتب بشری یا فکری کهنه و مندرس و... بوده است.

از سوی دیگر، هر یک از فرقه‌ها در خاستگاه جغرافیایی خود، هدف ویژه‌ای را دنبال می‌کردند. در شرایط اجتماعی ـ فرهنگی ایران که بیش‌تر مردم آن را شیعه امامیه تشکیل می‌دادند و با توجّه به این که در مکتب تشیّع مباحث اجتهاد و تقلید رواج داشته، مردم جایگاه مرجعیّت عالمان دین شناس را ارج می‌گذاشتند، هم چنین بسیاری از سنن اجتماعی ـ فرهنگی با مفاهیم دینی آمیخته شده بود.

در چنین وضعیتی، جهت‌گیری کلّی ایدئولوژی فرقه‌های بابیه و بهائیه، جداسازی ملت

ایران از مراجع تقلید و مشغول کردن آنان به مکتبی بشری بود؛ مکتبی که جنبه‌های غیر عقلانی آن به عقلانیتش می‌چربد و به تدریج از صحنه‌های عملی زندگی اجتماعی و سیاسی خارج می‌شود. در نهایت، گرایش به این ایدئولوژی موجب دور شدن مردم از دین و دینداری شده، پیوستن به مکاتب غیر دینی را آسان می‌کند.

پیدایش ایدئولوژی جدید، با ارایهٔ تغییراتی تازه در تفسیر اصول و فروع دین، جدایی آن از دین اسلام و شیعه را به دنبال داشت. گر چه انحراف و بدعت جدید با عنوان «رکن رابع» و «ادّعای نیابت خاصّه» در عصر غیبت کبری، زمینهٔ مناسبی برای انحراف بزرگ‌تری به نام «بابیّت» آماده کرده بود، ولی پدید آمدن آیین و مناسک تازه در فروع دین، پیروان علی محمد باب را از دیگر مسلمانان و شیعیان در زندگی عملی و اجتماعی نیز جدا نمود.

از سوی دیگر، حکم تکفیر و ارتداد علی محمد شیرازی و پیروان وی از سوی علمای شیعه در ایران و عراق، و سپس با فتوای عالمان مسلمان در کشورهای دیگر، موجب شد تا دنیای اسلام با بدعت تازه‌ای که استعمارگران آن را پایه گذاشته بودند و از آن حمایت می‌کردند، آشنا شود.

ناگفته نماند که در این عرصه، با ادّعای دروغین حسین علی نوری (بهاء الله) و افاضات او، بابیّه از حالت سنّتی خارج و به آداب و رسوم متناسب با زمانه نزدیک‌تر شد. این نزدیکی، با آسان‌تر کردن احکام مربوط به روابط جنسی و وجهه‌های ظاهراً انسان دوستانه در مجازات دزدان و حکم به عدم سوزاندن کتب،[1] گسترش روابط با اجانب، لغو حکم جهاد و مبارزه، جلوگیری از شرکت پیروان در سیاست و... قابل مشاهده است.

۳. تحلیل جامعه شناختی از شکل‌گیری بهائیت

برای تحلیل دقیق‌تر نقش دشمنان اسلام و تشیّع در سرمایه گذاری برای تفرقه و پراکندگی میان مسلمانان و بهره‌گیری سیاسی ـ اجتماعی از اوضاع نابه سامانی که ایجاد کرده‌اند، بررسی آیین بهائیت از نگاه جامعه شناختی لازم می‌نماید.

چنان که پیش از این نیز به کوتاهی گذشت، قرن سیزدهم هجری، قرن ظهور مسلک‌های انحرافی برای از بین بردن اسلام به شمار می‌رود. ایجاد تنش در عرصه سیاسی ـ اجتماعی مسلمانان و به ویژه شیعیان، قدرت‌های جهانی را بر آن داشت که به پشتیبانی از مسلک‌های نو پدید بپردازند.

یکی از نویسندگان معاصر که تحقیق جامعی در موضوع «بهائیت در ایران» انجام داده، با توّجه به مسایل سیاسی ـ اجتماعی نیمه دوم قرن سیزدهم، این پدیده را چنین تحلیل کرده است:[2]

اگر از زاویهٔ جامعه‌شناسی سیاسی به این تحوّلات نگریسته شود، روند مقابله با اقتدار سیاسی

مذهب شیعه که در دورهٔ قاجار در ایران و در میان عموم مردم حاکم بود، به خوبی دیده می‌شود.

مقام نیابت عامّه امام زمان(عج) که شیعیان برای مراجع و فقهای خود قایلند ـ نقطه‌ای کلیدی در اندیشهٔ سیاسی شیعه است. پیروی از نایب عامّ امام زمان(عج) به شیعیان این امکان را می‌دهد که در هر عصری حکومت مورد نظر و اعتقاد خویش را پایه گذاری کنند.

معصوم ندانستن این نوّاب امام عصر علیه السلام و پیروی از اعلم و اعدل فقها ضمن انتخابی بودن مرجع و امکان تغییر آن در هر زمان ضمانت اجرای خوبی برای دور ماندن اسلام و مدیریت جامعه اسلامی از برداشت‌ها و مدیریت‌های نادرست است.

انتخابی بودن مرجع و ولی فقیه، برآورندهٔ مردمی بودن آن و امکان تغییر مرجع یا ولی فقیه با سلب عدالت، یا اعلمیّت از او ضمانت کنندهٔ حفظ دین و مدیریت آن از کج اندیشی‌ها و ناتوانی‌ها است. اگر این نیابت عام به نیابت خاص مبدّل شود، دیگر امکان انتخاب، تغییر و سرپیچی از آرای خود سرانهٔ فردی که نایب خاص تلقّی شده و فرمان‌های خود را به امام معصوم(ع) نسبت می‌دهد، از بین می‌رود. به این ترتیب هر گونه تعبیر و تفسیر از دین از سوی نایب خاص امکان‌پذیر می‌شود و در نتیجه هم محتوای دین و هم حاکمیت آن با بحران روبه‌رو می‌گردد. این وضع در بلند مدّت نتیجه‌ای جز سرخوردگی از دین و جدایی آن از سیاست نخواهد داشت.

به این ترتیب، در گرایش شیخی‌گری نیز از لحاظ سیاسی، تشکیل حکومت دینی با مشکل بزرگی روبه‌رو خواهد شد. این فرقه بر حسّاس‌ترین نقطهٔ باور سیاسی مکتب شیعه در زمان غیبت کبری انگشت می‌گذارد که سر منشأ اقتدار روحانیت شیعه می‌باشد.

بعد از بی‌اعتبار شدن اصل نیابت عامّهٔ امام عصر(عج) با ملغی کردن دین اسلام از جانب میرزا علی محمد شیرازی (باب) و حسین علی

● ظهور فرقه‌های وهّابیت در حجاز، ترویج افکار لیبرالیستیِ جدایی دین از سیاست، ملّی‌گرایی در کشورهای آسیایی به ویژه در ترکیه، ادّعاهای دروغین ملّاغلام احمد قادیانی در هندوستان و بالأخره ظهور بابیه و بهائیه در ایران، هدف‌های مشترکی را تعقیب می‌کردند. همه فرقه‌های گمراه و گمراه کننده با سر سپردگی به قدرت های استکباری و شیطانی با هدف مشترک ایجاد تفرقه میان صفوف مسلمانان و تزلزل در باورها و افکار آنان و در نتیجه، از بین بردن اسلام یا تبدیل اسلام ناب محمدی به یک مکتب بشری یا فکری کهنه و مندرس و... بوده است.

● به نظر می‌رسد حمایت روسیه و سپس انگلستان و بعد از آن اسرائیل و ایالات متحّدهٔ آمریکا از این فرقه، انگیزه‌ای مهم‌تر از شکستن اقتدار ملت ایران نداشته باشد.

نوری (بهاء الله)، این حرکت به سوی نابودی کامل دین اسلام پیش می‌رود. مخالفت با وجود قشری به نام فقها که در مکتب اسلام (چه در شیعه و چه سنّی) برای تفسیر متشابهات[۳] و در صورت تشکیل حکومت اسلامی، برای مدیریت جامعه در نظر گرفته شده است،[۴] در اندیشه‌های باب و بهاء به حدّی است که وجود چنین قشری را در آیین بهائیت ممنوع اعلام می‌کنند.[۵]

از این رو، عدّه‌ای که از اقتدار روحانیت، به علّت پیروی از مکتب شیخیه جدا شده بودند، به سادگی در دامن آیین جدید یعنی «بابیت» افتادند. این که معانی جدید اعتقادی و رفتاری از سوی علی محمد باب با قصد بهره‌برداری سیاسی بیان شده است یا خیر، فعلاً مورد بحث ما نیست؛ هر چند ردّ پای دولت روسیه در ایجاد این نوگرایی دینی، یا دست کم کمک به ایجاد آن دیده می‌شود ـ چنان که در قسمت‌های پیشین این سلسله نوشتار اشاره شده است ـ ولی باید دانست که شکسته شدن اقتدار مذهب شیعه در ایران در واقع به معنای شکسته شدن اقتدار ملّی در این کشور است.

به نظر می‌رسد حمایت روسیه و سپس انگلستان و بعد از آن اسرائیل و ایالات متحّدهٔ آمریکا از این فرقه، انگیزه‌ای مهم‌تر از شکستن اقتدار ملت ایران نداشته باشد.

البتّه باید یاد آور شد که شواهد نشان می‌دهد هیچ مکتبی نمی‌تواند جایگزین مکتب ریشه دار و عمیق شیعه در کشوری که به کشور امام زمان علیه السلام مشهور است، شود. افزون بر این، در مکتب بهائیت پراگندگی و سر در گمی به گونه‌ای است که همواره مانند یک بمب خوشه‌ای فرهنگی، در آن رهبر تازه‌ای ظهور می‌کند، مکتب جدیدی احداث می‌شود و فکر نویی مطرح می‌گردد.

وعدهٔ این نو به نو شدن‌ها در گفتار علی محمدْ باب نیز داده شده است؛ در آن جا که او از آمدن پیامبران آینده(!) و «من یظهره اللّه»(!) سخن می‌گوید. و در دوران جدید، این معنا را اسماعیل رائین در کتاب «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربّانی» پی‌گیری کرده است که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

ناگفته نماند که در دوره‌های بعد دست اندرکاران مسلک بهائیت برای جلوگیری از فروپاشی و حفظ طرفداران به چاره‌جویی افتادند؛ لذا در دورهٔ شوقی افندی تشکیلات این مسلک به صورت نوعی حزب در می‌آید و همین حرکت حزب گونهٔ بهائیت در سطح بین المللی است که تا حدّی آن را از متلاشی شدن در دام تفرقه‌ها دور می‌دارد.

۴. ادّعای الوهیّت

شاید به سادگی باور کردنی نباشد که در نوشته‌های «باب» و «بهاء» از الوهیّت و ربوبیت آن‌ها سخن رفته است و دربارهٔ جلال و جبروت خود، رجزها خوانده‌اند. به گونه‌ای که خود را «اصل قدیم» و «ربّ جلیل» دانسته و زمین و آسمان را ساختهٔ دست توانای خود، بلکه آفریدهٔ صدای نوک قلم خود خوانده‌اند. همهٔ انسان‌ها، حتی فرشتگان و مردگان هزار سال پیش را بندهٔ خاکسار و آفریدهٔ ناچیز خود دانسته، جهانیان را به پرستش خود دعوت نموده‌اند.

به راستی چگونه می‌توان این یاوه‌ها را باور کرد؟ اگر چنین باشد، خود، قلم بطلان بر عقاید و مسلک خود کشیده‌اند. اینک به بخشی از نوشته‌ها و گفته‌های آنان، که مستقیماً از کتاب‌هایشان نقل می‌شود، توجّه فرمایید.

۱. سیّد علی محمد در نامهٔ خود به یحیی (صبح ازل) چنین نوشت:

هذا کتاب من اللّه الحیّ القیّوم الی الله الحیّ القیوم قل کلّ من اللّه یبدون قل کلّ الی اللّه یعودون.[۶]

این نامه‌ای است از خدای زنده و بر پادارندهٔ جهان (باب) به سوی خدای زنده و بر پادارندهٔ جهان (صبح ازل) بگو همه از خدا آغاز می شوند و همه به سوی او باز می گردند!

۲. سیّد محمد علی باب در کتاب «بیان فارسی»[۷] (واحد اول، باب اول) نوشت:

کل شیء به این شیء واحد (علی محمد باب) برمی گردد، و کل شیء به این شی واحد خلق می شود و این شی واحد در قیامت بعد[۸] نیست؛ الاّ نفس من یظهره الله[۹] الذی ینطق من کلّ شأن انّنی انا الله لااله الاّ أنا ربّ کلّ شیء و انّ ما دونی خلقی، أن یا خلقی ایّای فاعبدون.

۳. شبیه همین تعابیر را حسین علی نوری (بهاء) در کتاب اقدس، فقرهٔ ۲۸۲ آورده است:

یا ملأ الانشاء اسمعوا نداء مالک الأسماء انّه ینادیکم من شطر سجنه الأعظم انّه لا اله الاّ أنا المقتدر المتکبّر المتسخّر المتعال العلیم الحکیم انّه لا اله الاّ هو المقتدر علی العالمین.

۴. میرزا حسین علی نیز در نوشته‌ای به هادی دولت آبادی خطاب می‌کند:

ظلم تو و امثال تو به مقامی رسید که در قلم اعلی[۱۰] به این اذکار مشغول. خف عن الله، انّ

● **باید دانست که شکسته شدن اقتدار مذهب شیعه در ایران در واقع به معنای شکسته شدن اقتدار ملّی در این کشور است.**

المبشّر قال: انه ینطق فی کلّ شأن انّنی انا الله لااله الا الله أنا المهیمن القیّوم.[11]

از خدا بترس، و مبشر (باب) گفته که او (من یظهره الله) همواره و همه وقت چنین سخن می گوید که من خدایم، جز من مهیمن قیومّ خدایی نیست.

۵. و نیز وی، در «لوح هیکل» بر تخت الوهیت می‌نشیند و هیکل جمال، کینونت و ذات خویش را همانند جمال و ذات خداوند می‌داند:

لایری فی هیکلی الّا هیکل الله و لا فی جمالی الّا جماله و لا فی کینونتی الّا کینونته و لا فی ذاتی الّا ذاته... و لایری فی ذاتی الّا الله.[12]

۶. میرزا حسین علی، خود را همان معبود بر شمرده و دیگران را به عبودیت خویش فرا می‌خواند:

من توجّه الیّ قد توجّه الی المعبود کذلک فصّل فی الکتاب و قضی الأمر من لدی اللّه ربّ العالمین.[13]

۷. این معبود بشری، می‌میرد و پس از مرگ، غلام حلقه به گوشش، چگونگی رو سوی آفریدگار آوردن را تبیین می‌کند و در پاسخ پرسش گری که پرسید: قبله کجاست؟ می‌گوید:

مکان روی آوردن (و قبله)، مقبرهٔ مقدّس (!) او ـ یعنی حسین علی نوری ـ به نص قطعی الهی است که خدای، آن را مطاف ملأاعلی قرار داده است و روی آوری غیر از این مکان مقدّس جایز نیست....[14]

البته، حسین علی نوری پیش از این، بابیه را دعوت به چنین کاری کرده بود و تذکّر داد که وی قبلهٔ آنان است[15] در هر جا که باشد.

۸. میرزا حسین علی بهاء در کتاب اشراقات، خود را «سلطان و نازل کنندهٔ بیان» (ص ۳۷)، و کنزالمخزون (ص ۹۴)، و قلم اعلی (ص ۷۹)، قیّوم (ص ۶۸)، (ارادة الله و) مشیّة الله، مظهر اسماء و صفات خدا، مظهر نفس الله، مشرق امر خدا، مولی الوری، (ص ۴) و سدرة المنتهی (ص ۱۱۷) بر شمرده است و نامه‌های خود را به جای نام خدا، به نام خود شروع می‌کرد و به جای بسم الله الرحمن الرّحیم، به «باسمی المهیمن علی الاسماء» (ص ۱۴۷)، یا «باسمی المشرق من افق البلاء» (ص ۱۴۷) و... آورده است.

تحلیل و بررسی

آن چه که آورده شد، نمونه‌هایی از خرافات «باب» و «بهاء» دربارهٔ الوهیّت و ربوبیت آن‌ها بود. بدیهی است که اعتقاد به خدای عالم و حکیم و آفریدگار جهان هستی علاوه بر ادلّهٔ عقلی و نقلی، در سرشت و درون هر انسانی هست که اگر درست هدایت گردد، جای هیچ شک و

شبهه‌ای باقی نمی‌ماند.

با این وصف، در طول تاریخ برخی به بیراهه رفتند و به جای پرستش خدای یگانه، به پرستش بت‌ها و خدایان ساختگی پرداختند و گروهی هم دو گانه پرستی (ثنویت) را در پیش گرفتند و برخی دیگر سر از تثلیث و سه‌گانه پرستی در آوردند.

پیامبران الهی، مهم‌ترین نکتهٔ دعوت خود را، توحید و پرستش خداوند متعال قرار دادند.

قرآن کریم، با یادآوری مأموریت و رسالت گروهی از پیامبران الهی مانند: نوح، صالح، هود و شعیب علیهم السّلام، سخن آنان را دربارهٔ بندگی خداوند می‌آورد که به مردم چنین می‌گفتند:

﴿...یا قوم اعبدوالله مالکم من اله غیره﴾. [۱۶]

قرآن، بت پرستی را محکوم و گناه شرک را قابل بخشش نمی‌داند[۱۷] و از بت شکن تاریخ و منادی توحید، حضرت ابراهیم علیه السلام یاد می‌کند و برهان‌های الهام بخش و سخنان زیبای او را در محکومیت بتان، نقل می‌کند.[۱۸]

قرآن، یهود و نصاری را دربارهٔ این که «عزیر» و «عیسی» را فرزندان خدا می‌نامیدند نکوهش کرده[۱۹] و آن را نوعی بت‌پرستی می‌داند. هم چنان که گروهی از بت‌پرستانی که فرشتگان را خدا می‌دانستند، سرزنش می‌کند و خداوند را از خویشاوندی با هر موجودی منزّه می‌داند.[۲۰] در این جا انحراف عقیدتی برخی از پیروان حضرت عیسی علیه‌السلام را یاد آور می‌شود و می‌فرماید:

و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!...»، (او می گوید:)
منزّهی تو! من حق ندارم آن چه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی. تو از آن چه در روح و جان من است، آگاهی و من از آن چه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی ها با خبری.
من، جز آن چه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن ها نگفتم. (به آن ها گفتم:) خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست...[۲۱]

در دیدگاه قرآن، آنان که حضرت عیسی را خدا یا فرزند خدا[۲۲]، یا یکی از خدایان سه گانه[۲۳] می‌نامند، کافرند و لذا به پیامبر اسلام(ص) دستور داده شده که به نصارا بگوید: بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما عادلانه است برویم ؛ این که جز خدای چیزی را نپرسیتم و برای او شریکی قایل نشویم و همدیگر را به جای خدا، به نام ربّ نخوانیم.[۲۴]

این تأکید در جای جای قرآن کریم آمده است. چنان که مأموریت همهٔ پیامبران را توحید و پرستش خداوند بزرگ دانسته[۲۵]، و همهٔ مردم را به آن فرا خوانده است[۲۶] و بالأخره حکم پروردگار جهانیان بر این تعلّق گرفته که غیر او پرستش نشود.[۲۷]

با توجّه به این آیات و نیز دستورهای دیگر قرآن کریم، نکته‌ای دیگر از تعالیم قرآن را می‌بینیم که برای جلوگیری از این که مسلمانان درباره پیامبر و سایر رهبران دینی خود به این گونه لغزش‌ها و انحرافات فکری دچار نشوند، و آن‌ها را خدا، فرزندان خدا، همه کارهٔ خدا، ربّ و... و خود را بندگان آنان نپندارند.

آن‌ها را به جای خدا نپرستند و در نتیجه گمراهی‌ها، بدآموزی‌های تخیّلات و بت‌پرستی‌ها را به دین مقدّس اسلام راه ندهند، پیشگیری‌های به جایی کرده است، مانند این که به پیامبر اسلام(ص) دستور می‌دهد، بگو همانا من بشری مثل شما هستم؛ تنها امتیازی که دارم این است که از جانب خداوند به سوی من وحی فرستاده می‌شود.[۲۸] و نیز می‌فرماید:

انّک میّت و انّهم میّتون ثّم انّکم یوم القیمة عند ربّکم تختصمون.[۲۹]

تو و آن‌هاهمگی خواهید مرد و روز واپسین پیش پروردگارتان محاکمه خواهید شد

و در جای دیگر می‌فرماید:

و ما محمّد الاّ رسول قدخلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم.[۳۰]

محمّد (ص) شخصی جز فرستادهٔ خدانیست و پیش از او هم پیامبرانی آمده و رفته‌اند. اگر او نیز مثل گذشته‌اش مرد یا کشته شد، آیا به گمراهی گذشته‌تان برمی گردید؟!

با توجّه به نکاتی که گفته شد، متأسّفانه هواپرستی و گمراهی در سران بابیّت و بهائیت غالب گردید و آنان را به انحراف بزرگی دچار کرد، به طوری که از موقعیت به دست آمده سوء استفاده کرده، خود را در برابر پیروان غافل، «ربّ» جلوه دادند و ادّعای خدایی کردند.

تعابیر نادرستی که در کتاب‌های بهائیان آمده است، موجب بیزاری هر عاقلی می‌گردد.

چگونه برخی می‌پندارند که جمال اقدس ابهی ـ حسین علی نوری - بر تخت ربوبیّت کبری و جمال اقدس ابهی تکیه زد و با اسما و صفاتش بر اهل زمین تجلّی می‌کند.[۳۱]

این نوع تعالیم کجا و آموزه‌های اسلام کجا؟ اسلام، مردم را به پرستش خالق هستی فرا می‌خواند و بهائیان افراد را به پرستش مخلوق ضعیف دعوت می‌کنند. آیا چنین آیینی جز شرک چیزی دیگری است؟! جا دارد یک بار دیگر فریب خوردگان این فرقه که اظهار می‌کنند اسلام را ـ هم ـ به عنوان یک دین آسمانی قبول دارند و قرآن را به عنوان کتاب وحیانی حضرت محمد (ص) می‌پذیرند، در آیات قرآنی تأمّل و دقّت کنند که می‌فرماید:

﴿و قال ربّکم ادعونی أستجب لکم انّ الّذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنّم داخرین﴾[۳۲]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

پروردگار شما گفته است، مرا بخوانید تا «دعای» شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبّر می‌ورزند، به زودی با ذلّت وارد دوزخ می‌شوند.

گزارش یکی از مبلّغان بهائیت دربارهٔ ادّعای الوهیّت بهاء

براساس اطلاعات رسیده، برخی از خوانندگان این مجلّه سلسله نوشتار حاضر را به دست عدهٔ‌ای از فریب خوردگان مسلک بهائیت می‌دهند تا از حقایق آگاه شوند و اندکی به خود آیند و با تأمّل در نوشته‌ها و سخنرانی‌های رهبران بهائیت به ادّعای دروغین آنان پی ببرند.

از این رو در این بخش به نقل توضیح و اعتراف یکی از مبلّغان بهائیت ـ که پس از بیست سال تبلیغ این مسلک، به دین اسلام هدایت شده ـ می‌پردازیم تا درس عبرتی برای دیگران باشد.

عبدالحسین آیتی در کتاب کشف الحیل پاسخ پرسشی را از آواره چنین آورده است:

آیتی: راستی ذکر الوهیّت بهاء چه صورتی دارد آیا فی الحقیقة او دعوی خدایی کرده است؟

آواره: کلمات او را به دست آورید تا این حقیقت بر شما معلوم شود؛ هر چند چنان که گفتیم به ظاهر می‌گویند ادّعای بهاء رجعت مسیح و رجعت حسین است، ولی در حقیقت ادّعای او ادّعای الوهیّت است.[۳۳]

اگر کسی سال‌ها در میانشان بماند، به جایی می‌رسد که صریحاً می‌گویند: بهاء خدای مطلق است و خالق آسمان و زمین و مرسل رسل است و او است که در طور با موسی کلیم تکلّم کرده، حتی این را در نماز خود تصریح نموده، ولی در عباراتی که مگر یعرب بن قحطان بیاید عربی آن را درست کند یا بفهمد؛ زیرا چنین می‌گوید: «**شهد الله انّه لا اله الّا هو له الامر و الخلق قد اظهر مشرق الظهور و مکلّم الطور**». در این جا باید فهمید که فاعل «اظهر» کیست و مفعول آن کدام؟!

اگر فاعل «اظهر» خداست، مکلّم طور که مفعول می‌شود چه کاره است؟ و گویا به دو خدا در این جا قایل شده، می‌گوید: خدا مکلّم طور را ظاهر کرد. آیا مکلّم طور غیر از خداست؟ کسی که با موسی در طور تکلّم کرد همان خدا بود، پس خدایی که بهاء را ظاهر کرده کیست؟ و بهاء اگر خدا نیست چرا مکلّم طور است؟ معلوم می‌شود

● اگر کسی سال‌ها در میانشان بماند، به جایی می‌رسد که صریحاً می‌گویند: بهاء خدای مطلق است و خالق آسمان و زمین و مرسل رسل است و او است که در طور با موسی کلیم تکلّم کرده، حتی این را در نماز خود تصریح نموده، ولی در عباراتی که مگر یعرب بن قحطان بیاید عربی آن را درست کند یا بفهمد.

او خدایی دو آتشه است که از یک طرف خدا او را ظاهر کرده و از طرفی مکلّم طورش ساخته!

اما عجب است که ما از این عبارت تعجّب می‌کنیم، که مفهوم آن اثبات دو خدا است در صورتی که در قصیدهٔ «عزور قائیه» که یک دسته مهملاتی است که به گوش هیچ عربی نخورده به هزاران خدا قایل شده، می‌گوید:

کلّ الألوه من رشح أمری تألّهت و کّل الربوب من طفح حکمی تربّت
أرض الروح بالأمربی قدمشی و عرش الطور قد کان موضوع وطئتی.

همهٔ خدایان از رشحهٔ امر من خدا شدند همهٔ پروردگاران از طریق حکم من پروردگارند

زمین روح به واسطه امر به سبب من در آن راه رفته شد و قلّهٔ طور محل گام نهادن من است.[۳۴]

نویسندهٔ کشف‌الحیل، سپس با طرح ادّعاهایی مشابه از سوی غلام احمد قادیانی، از بهائیان می‌پرسد: کدام یک از این ادّعاها حجّت است؟ و در ادامه آورده است:

اگر ادّعای الوهیّت را باید حجّت دانست که بهاء، «انّنی اناالله» گفته است، اولاً باید فهمید که (آیا) این ادّعا مشروع است؟ معقول است یا نه؟ هر کسی می داند که یک بشری که نتوانسته است از هیچ شأنی از شئون بشریت و از هیچ قانونی از قوانین طبیعت تجاوز کند، این بشر خالق سماوات و ارضین نیست.

خالق کل هر چه باشد و به هر وصفی در آید خواه اله باشد و یا طبیعت یا ماده واحده یا جوهر الجواهر یا بسیط الحقیقه یا مجهول النعت یا به هر اسم دیگر خوانده شود مقدّس از شئون بشری است.

اما این که (بهائیان) آیات لقاء[۳۵] را دلیل بر خدایی بهاء گرفته‌اند، اولاً این آیات لقاء یک آیات متشابهه‌ای است که کسی هنوز مقصد اصلی آن را در نیافته.

به طرق مختلف علمای تفسیر در معنی آن سخن گفته‌اند و لذا نمی‌توان به چنین آیات قابل تأویل استدلال کرد. ثانیاً این طایفه اول کسی نیستند که خدایی بهاء را به آیات لقاء استدلال کرده باشد. قبل از ایشان هم، هرکس دم از «انّنی انا اللّه» می‌زده، به همین آیات استدلال کرده، پس استدلال به آن آیات یک مقام ابداع و اختراعی را برای این طایفه باقی نمی‌گذارد و استدلال به این آیات مثل استدلال آن شخص است که داعیهٔ نبوت کرده، او را نزد خلیفه (هارون الرشید) بردند، خلیفه به او گفت: مگر حدیث «لانبیّ بعدی» را نشنیده‌ای؟ گفت: چرا، شنیده‌ام و همین حدیث دلیل بر نبوت من است؛ زیرا منم آن «لا» که فرموده است بعد از من نبی است؛ (لانبیّ بعدی) یعنی «لا» بعد از من نبی خواهد بود.

ثالثاً با فرض این که بگوییم آیات لقاء دلیل است بر این که یک روزی خدا دیده شود و مردم او را ملاقات کنند، باز دلیل خدایی بهاء نمی‌شود؛ زیرا نه در آیات لقاء تعیین روز شده نه تعیین

اسم. در صورتی استدلال این‌ها صحیح بود که خدا فرموده باشد که من در فلان سال و فلان روز در لباس میرزا حسین علی بهاء جلوه می‌کنم و لقای او لقای من است!!!.

آواره، در پایان این بخش می‌افزاید:

باز هم می گویم: خدا سلامت بدارد یک مبلّغی را که مثل خودم به قدر ذرّه‌ای به مذهب بهایی عقیده ندارد و به اصطلاح امروزه فقط برای خرسواری به نشر این امر مشغول است، می گفت: ببین چه طور مردم را احمق کرده‌اند که یک خدای به آن عظمت را که ما معتقد بودیم که حیّ است و قدیر است و سمیع و بصیر است و دارای اسمای حسنی، او را در لباس بشر محدودی در آوردند که دقیقه‌ای قادر نبود که خود را از یک عارضهٔ طبیعت حفظ کند؛ یعنی «میرزا حسین علی بهاء» و اکنون هم به آن یکی قناعت نکرده، هر روزی می خواهند یک بچه خدا و نیم خدا برای مردم بسازند.

حتّی زنان این عایله هر یک در پی یک چهار یک خدایی می‌کردند و در لفافهٔ عبارات و اشارات به اطراف چیزها نگاشته، خود را صاحب الواح و مقامات می‌شمرند:

امور تضحک السفهاء منها ویبکی من عواقبها اللبیب. [۳۶]

آری، به طرفداران بی‌خبر این مسلک ساختگی باید گفت:

﴿و من یَقُلْ منهم اِنّی اِله من دونه فذلِکَ نَجْزِیهِ جهنّم و کذلک نجزی الظّالمین﴾ [۳۷]

و هر کس از آن‌ها بگوید: «من جز خدا، معبودی دیگرم»، کیفر او را جهنّم می دهیم! و ستمگران را این گونه کیفر خواهیم داد.

ادامه دارد

۱. حسین علی (بهاء) نوری، در کتاب اقدس، ص ۲۳ می‌نویسد: «قد عفا اللّه عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب»، خداوند از حکمی که در کتاب بیان آمده که همهٔ کتاب‌ها را نابود سازید، صرف نظر کرده.

۲. آن‌چه در این جا آورده می‌شود با تصرّفی اندک از بخش نتیجه‌گیری فصل دوم کتاب «بهائیت در ایران»، صص ۱۱۵ -۱۱۶ نوشته دکتر سید سعید زاهد زاهدانی می‌باشد.

۳. ر.ک: آل عمران/ ۷.

۴. اندیشهٔ حاکمیت فقها و مجتهدان در حکومت اسلامی هم در آثار شیعه و هم اهل سنّت آمده است و در این موضوع کتاب‌های مستقلّی هم تدوین شده است.

۵. یکی از ابداعات بهاءاللّه، نفی روحانیت و ملغا نمودن این نهاد است. وی ضمن این که به لزوم وجود مبلّغان دینی اذعان دارد، ولی برای آنان هیچ وضع جداگانه‌ای از افراد عادی نمی‌پذیرد. به عقیدهٔ او زندگی مبلّغان دینی می‌باید درست مثل دیگر افراد جامعه باشد و قشر متمایزی را تشکیل ندهند. در این باره، دستوری در کتاب بیان صادر کرده است.

۶. ر. ک: میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، ضمیمه کتاب، به همّت ادوارد براون.

۷. بیان فارسی کتابی است که علی محمد شیرازی در زمان تبعید در قلعه ماکو تألیف آن را آغاز کرد و تقریباً در مدت دو سال و نیم مشغول نوشتن آن بود و می‌خواست آن را نوزده «واحد» و هر «واحد» را نوزده «باب» قرار دهد، ولی نتوانست بیش از باب دهم از واحد نهم را بنویسد تا این که به اعدام محکوم گردید و وصیّت کرد که یحیی (صبح ازل) آن را از روی «بیان عربی» کامل کند.

۸. علی محمد باب و نیز حسین علی بهاء معتقدند که قیامت هر دینی عبارت است از نسخ آن که به تشریع دینی بوده است؛ مثلاً دوران حیات حضرت عیسی (ع)، قیامت دین موسی (ع) بوده و دوران حیات پیامبر اسلام (ص) قیامت عیسی (ع) و مدت زندگی علی محمد، قیامت دین اسلام (نعوذ بالله) و زمان حیات حسین علی، قیامت آیین باب بوده است.

۹. باب، آن شخصی که پس از او خواهد آمد را، «من یظهره اللّه» می‌نامید، و بهائیان معتقدند که مقصود از آن، حسین علی بهاء است.

۱۰. مقصود از «قلم اعلی» خود میرزا حسین علی است.

۱۱. ر. ک: اشراقات، ص ۱۵۸. کتاب اشراقات، مجموعهٔ الواح بهاء است که در ۲۹۵ صفحه به چاپ سنگی نشر یافته است. نمونه‌های دیگر، شبیه این سخن در کتاب اشراقات، صص ۹۰، ۱۹۴، ۲۴۰ و ۲۶۵ آمده است.

۱۲. و نیز ر. ک: اسلمنت (مبلّغهٔ بهایی) بهاء الله و العصر الجدید، ص ۵۰.

۱۳. اقدس، فقره ۲۹۸.

۱۴. فتوی عبدالبهاء، به نقل از خاوری، اشراق، «گنجینهٔ حدود و احکام» صص ۲۰ و ۲۱.

۱۵. اقدس، فقرهٔ ۲۹۲ و ۲۹۳.

۱۶. اعراف / ۵۹، ۶۵، ۷۳و ۸۵.

۱۷. ر.ک: انبیاء / ۶۰؛ انعام/ ۷۶،۷۷.

۱۸. ر.ک: صافّات / ۸۵ ـ۹۶.

۱۹. توبه / ۳۱.

۲۰. اسراء / ۴۰.

۲۱. مائده / ۱۱۶ ـ۱۱۷.

۲۲. مائده / ۷۸.

۲۳. مائده/ ۷۹.

۲۴. آل عمران / ۵۹.

۲۵. انبیاء / ۲۵، نحل /۳۶.

۲۶. نحل / ۵۱.

۲۷. بنی اسرائیل / ۲۳.

۲۸. ر. ک: کهف / ۱۰۷؛ فصّلت / ۶.

۲۹. زمر / ۳۱.

۳۰. آل عمران / ۱۴۴.

۳۱. دروس فی الدیانة البهائیة، ص ۸۱: انّه الیوم استوی علی عرش الربوبّیة الکبری جمال الأقدس الأبهی و یتجلّی علی اهل الأرض بکلّ اسمائه الحسنی و صفاته العلیا.

۳۲. غافر / ۶۰.

۳۳. اسم اصلی «آواره» حاج شیخ تفتی بوده است که مدّت بیست سال با کمال صمیمیت در میان بهائیان بوده و به ایشان خدمت می‌نموده و به سبب ادّعای دروغین و حرف‌های باطل آنان، از اشتباه‌های خویش توبه کرد.

۳۴. کشف الحیل: ۱ / ۵۵ ـ ۵۶، چاپ ششم.

۳۵. مقصود آیاتی است که با اخذ به ظاهر آن، می‌توان گفت خداوند قابل دیدن است. مثل «یا ایّها الانسان انّک کادح الی ربّ کدحاً فملاقیه» یا «الی ربّها ناظرة» و...

۳۶. کشف الحیل: ۱/ ۵۷ ـ ۵۸.

۳۷. سورهٔ انبیاء/ ۲۹.